

متن پرسش

با سلام خدمت استاد عزیز: در بحث برهان صدیقین علامه معروف به برهان واقعیت و برهان صدرا بر اساس فقه ذاتی معلول آنگاه که روشن شد که تنها یک وجود و یک واقعیت می تواند در عالم باشد و موجودات متکثر اصلا وجود نیستند بلکه ظواهر وجودند چراکه تشکیک در اصل وجود نیست بلکه در ظواهر آن است چند سوال پیش می آید که مرا مشغول کرده و نتوانستم از زاویه نگاه اصاله الوجود آن را حل کنم. ۱- اگر تنها خدا در عالم است پس دلیل علم حضوری ما به خود و اینکه یقین داریم که هستیم چیست؟ بر اساس برهان اگر بگوییم این ظهور علم الهی است و در حقیقت علم خدا به خودش است آیا به این نتیجه نمی رسیم که ما همان خدا هستیم به نازله؟ و آیا این منجر به شرک نمی شود؟ ۲- ما اگر وجود بین باشیم و همه چیز را تنها ظواهر وجود ببینیم موارد بسیاری وجود دارد که شریعت نظر ما را به ماهیت می اندازد مانند تفاوت بین رفتار با پدر و مادر و استاد با غیر یا تفاوت رفتار کافر با مومن آنجا که می فرماید و «بالوالدین احسانا» یا می فرماید «اشداء علی الکفار رحماء بینهم». آنگاه با این تفاوت ها چکار کنیم؟ ۳- چگونه بپذیریم که تنها خدا در صحنه است (اگرچه از نظر برهانی کاملا پذیرفته ایم) درحالی که قرآن می فرماید جن و انس را خلق نکردیم الا ليعبدون و می دانیم که عبادت امری دو طرفه است و یک عبد می خواهد و یک معبود. آیا این خود خداست که خود را ستایش و عبادت می کند؟ پس آنگاه دلیل پاداش و عقوبت اعمال را چکار کنیم؟ ۴- همانطور که اگر بگوییم اختیار ما ظهور اسم مختار خداست پس عبادت ما چرا به پای ما نوشته می شود؟ ۵- بسیاری از دستورات شریعت برپایه روابط اجتماعی است و نظر به ماهیت موجودات دارد و حیثیت های اعتباری را برای آنها قائل می شود و در این صورت چگونه بازهم تنها خدا را در عالم ببینیم. ۶- اگر که تنها خدا در صحنه است و براساس توحید افعالی فعل ما ظهور فعل الهی است چرا به پای ما نوشته می شود؟ مگر نه اینکه رسول گرامی اسلام (ص) فرمودند آیا می پنداری که انسانی خود توانسته ۴۰ سال خود را چنین امین و درستکار نگاه دارد؟ (الاحتجاج طبرسی) و تاکید می کنند که خداوند مرا حفظ کرده. این مشابه فرمایش قرآن در مورد حضرت یوسف است. پس من هم اگر خطایی دارم آیا خدا نخواستہ درستکار باشم؟ چرا که جز خداوند در صحنه نیست. ۷- چگونه ممکن است که بودن و شدن یک چیز متفاوت باشد؟ وقتی که عالم تنها مظهر اسماء الله است و وجود در هر رتبه ای بود خود را می یابد؟ ۸- اگر رابطه فعل و اختیار ما با خدا رابطه ی طولی است چگونه ممکن است اراده ما با اراده الهی دوگانه شود تا ما بخواهیم اراده خود را با اراده الهی یگانه کنیم؟ ۹- وقتی بپذیرفتیم ظهور مختار، مختار است و فهمیدیم که آن مختار باید در همه مراتب هستی دارای ظهور اختیارش باشد و

نیز پذیرفتیم در همه مراتب عالم حضور دارد پس چرا در یک مرتبه قوه است و در یک مرتبه فعلیت محض. او که اکنون در همه مراتب عالم حضور و ظهور دارد چه نیازی به بازگشت و معاد دارد؟ ۱۰- استاد عزیز از زمانی که به قطع رسیدم که تنها خدا در صحنه است در اینکه کیستم و اینجا چکار می‌کنم؟ اصلاً هستم یا نیستم؟ چرا شریعت؟ چرا عبادت؟ در چگونگی ارتباط با جامعه و طبیعت دچار یک سردرگمی شدم. از یک سو از دیدی که به جهان خلقت پیدا کردم شگفت زده شدم و لذت می‌برم که می‌بینم هیچ‌جا نیست که تنها باشم و خدا نباشد چرا که حالا خدایی که همیشه می‌پرسیدم کجاست را از طریق ظهوراتش دائماً می‌بینم و از یک سو سوالات بالا دائماً در ذهنم مرور می‌شود. لطفا راهنمایی فرمایید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- بحث وحدت شخصی وجود که روشن می‌کند اصالتاً خدا است که دارای حضور مطلق است و بقیه‌ی مخلوقات مظاهر انوار الهی هستند، منکر امکان ذاتی مخلوقات نیست زیرا ممکن‌الوجود در ذات خود ممکن‌الوجود است و حضرت حق به ممکن‌الوجود وجود می‌دهد و آن ممکن‌الوجود از جهت وجود مظهر کمالات وجود مطلق است، ولی محدودیت ممکن‌الوجود از خودش می‌باشد. آری وقتی ما در علم حضوری به خودمان علم داریم به اعتبار تجلی وجود مطلق در وجود امکانی ما، متوجه حضور تجلیات آن وجود مطلق در محدوده‌ای که ما هستیم می‌شویم نه آن‌که آن وجود در آن محدوده خدا باشد، بلکه خدا وجود مطلق است و وجود ما تجلیات آن وجود مطلق می‌باشد. ۲- بنابراین ماهیات به معنای موجوداتی که هرکدام وجود مستقل داشته باشند معنا ندارند ولی از این جهت که هرکدام امکان خاص خود را دارند معنا دارد و به همین جهت در قرآن داریم «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» امر خدا آن است که اگر خواست چیزی را ایجاد کند مانند آن است که به آن بگوید بشو و می‌شود. پس در علم خدا ماهیت آن شیئی و امکان خاص‌اش بود ولی وجود نداشت و خدا به آن وجود داد و در این رابطه ما با کثرت مخلوقات روبه‌رو هستیم. ۳- عبادت جنّ و انس جهت به فعلیت‌رساندن جنبه‌ی امکانی‌شان است، آری شما زمینه و استعداد آن را دارید که محل تجلیات انوار بیشتر الهی شوید با عبادات زمینه‌ی طلب تکوینی خود را فراهم می‌کنید و نور الهی به جان شما می‌تابد. ۴ و ۵ □ اختیار به عنوان یکی از لوازم وجود امکانی ما ذاتی ما است. ممکن‌الوجودی که جهت به فعلیت‌رساندن خود وجوه مختلف‌اش در صحنه است و مثل سنگ و درخت نیست که یک وجه داشته باشد، در معرض ترجیح به فعلیت‌رساندن این وجه یا آن وجه قرار می‌گیرد و انتخاب او ظهور می‌کند و لذا هر وجهی را انتخاب کرد چون امکان انتخاب وجه دیگری هم برای او بود آن انتخاب مربوط به خودش می‌شود. ۶- وقتی ما آماده شدیم که حضرت حق انوار هدایت و تربیت خود را بر ما متجلی کند، آیا آداب و واقع‌بینی این نیست که متوجه لطف الهی شویم؟ ولی این بدین معنا نیست که نظر به اختیار خود جهت آماده‌کردن زمینه‌ی آن تربیت نداشته باشیم. ۷- در علم کلام بحث می‌کنند که خداوند اختیار ما را اراده کرده و نه فعل ما را و روشن می‌کنند چون

اختیار عین انجام فعل و ترک آن است، پس آن فعل مربوط به انسان می‌شود زیرا امکان ترک آن را نیز خداوند به او داده بود. ۹- فکر می‌کنم با مرور نکاتی که عرض شد این مسئله هم حل می‌شود. ۱۰- عظمت تفکر توحیدی آن است که بتوانیم بین حق و نحوه‌ی حضور او در عالم جمع کنیم که به آن وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت می‌گویند که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** به مرور برایتان روشن می‌شود.

موفق باشید